

Abstract

Ibn Taymiyyah is one of the most influential Sunni scholars, and the scope of his thoughts in the world today is quite evident. Qawi has written many books and has expressed opinions contrary to the consensus of Islamic religions in his writings. The roots of Ibn Taymiyyah's thoughts and beliefs go back to the views of Ibn Hanbal and the great men of hadith. In examining the works and in analyzing the jurisprudential principles of Ibn Taymiyyah, it is clear that he deviated from the basic principles of Islam. It should be noted that the intellectual conflicts resulting from these deviations laid the necessary ground for contradictions and differences with other Islamic religions. . Ibn Taymiyyah's deviant thoughts also had a great impact on creating divisions among Muslims and paving the way for the formation of Wahhabism. And he was met with an explicit majority of scholars of other Islamic religions, and some scholars even issued the ruling of Takfir and expulsion from his religion, to the point that he was imprisoned for a while because of his thoughts by the order of the government of the time. He supported that his student was Ibn al-Qayyim, who after his death also made great efforts to compile the writings of his teacher.

تعارضات فقهی ابن تیمیه با مذاهب اسلامی

سید علی امیری^۱

عزیز جوانپور هروی^۲

احسان شاکری خویی^۳

پرویز احدی^۴

قادر زارع مهدوی^۵

چکیده

ابن تیمیه از تأثیرگذارترین علمای اهل سنت است که دامنه تأثیر افکار او در جهان امروز کاملاً مشهود است. جریان‌های سلفی او را (شیخ‌الاسلام) نامیده‌اند و جریان وهابیت او را در قله عصمت تقدیس می‌نماید. وی ضمن برخورداری از هوش و حافظه قوی، تألیفات فراوانی را رقم زده و در مرقومات خود عقایدی بر خلاف اجماع مذاهب اسلامی ابراز نموده است. ریشه افکار و اعتقادات ابن تیمیه به نظرات ابن حنبل و بزرگان اهل حدیث بر می‌گردد. در بررسی آثار و در تحلیل مبانی فقهی ابن تیمیه به وضوح به انحراف کشیدن اصول اساسی اسلام از سوی وی پدیدار می‌گردد. باید خاطر نشان ساخت که تعارضات فکری ناشی از همین انحرافات، زمینه لازم تناقضات و اختلافات با سایر مذاهب اسلامی را پایه‌ریزی کرد. افکار انحرافی ابن تیمیه همچنین تأثیر زیادی در ایجاد تفرقه بین مسلمانان و زمینه‌سازی برای شکل‌گیری وهابیت داشت. او از جمله نادر علمائی بود که افکار و دیدگاه هائی را مطرح کرد که مبنای محکم دینی و قرآنی نداشت، لذا در زمان خود با مخالفت آشکار و صریح اکثریت علمای سایر مذاهب اسلامی مواجه شد و حتی بعضی از علما حکم تکفیر و خروج از دین او را صادر کرده‌اند تا جائی که مدتی را به خاطر همین افکارش به دستور حکومت وقت زندانی شد. از جمله کسانی که فقط در زمان خودش از او حمایت کرد شاگردش ابن قیم بود که بعد از درگذشت او نیز نسبت به تنظیم تألیفات استادش تلاش زیادی انجام داد.

واژگان کلیدی: تعارض، فقه، ابن تیمیه، مذهب

^۱ دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران mahmoudvand58@gmail.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران، نویسنده مسئول a.javanpour@iaut.ac.ir

^۳ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران، shakeri_ah@yahoo.com

^۴ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران، parvizahadi@gmail.com

^۵ استادیار علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انتظامی، تهران ایران zaremahdavi@gmail.com

ابن تیمیه به عنوان یکی از متفکرین اسلامی در زندگی پرآشوب و سراسر جنجالی اش، با مسلمانان و غیر مسلمانان درگیر بوده است. وی در مورد غیر مسلمانان و اهل ذمه، دیدگاههای کاملاً سخت گیرانه و غیر انسانی داشت و معتقد بود که باید آنان در سخت ترین شرایط زندگی کنند (طبسی، ۱۳۹۱: ص ۷۴). در میان مسلمین نیز با فرق مختلف، اصطکاک شدید فکری داشت زیرا او به خاطر فتاوی اختلافی و نگارش کتاب هائی علیه اشاعره، معتزله، شافعی ها، حنفی ها، مالکی ها و توهین به سران صفویه مثل ابن عربی، غزالی و ... جامعه اهل سنت را به فتنه و درگیری های شدید مذهبی مبتلا کرد. وی همچنین علیه شیعیان ((کسروان)) لبنان، فتاوی جهاد صادر کرد و در لشکرکشی بر ضد آنان، شرکت فعال داشت. در سال ۷۱۶ ق، بین سلطان محمد خدابنده و امیر مکه، جهت بهبود اوضاع شیعیان آنجا، مذاکراتی صورت گرفت و امیر مکه قول همکاری داده بود که اختلافات را مرتفع نماید لیکن ابن تیمیه در واکنش به این مساله، کتاب ((منهاج السنه النبویه فی نقض کلام شیعه القدریه)) را بر رد ((کتاب منهاج الکرامه فی اثبات الامامه)) علامه حلی نوشت و علامه را به ((ابن منجس)) خواند و موجب تیرگی و به هم خوردن روابط ایلخانان و حاکم مکه شد (طبسی، ۱۳۹۱: ص ۷۵). وی در موارد فراوانی حقد و کینه خود را نسبت به مناقب و فضائل اهل بیت (ع)، به ویژه علی (ع) و شیعیان پنهان نکرده است. به همین دلیل علمای بیدار اسلام، پاسداران حریم دین و مرزهای فکری و کسانیکه با مراجعه به کتب تراجم، می توان به مقام رفیع علمی آنان پی برد، به دهن کجی ها و جسارت های بی سابقه ابن تیمیه نسبت به ارزش های دینی واکنش های شدیدی نشان داده اند، که تاریخ اسلام نظیر آن را کمتر دیده است.

مذهب اهل سنت:

سنی، اهل سنت یا تسنن، بزرگترین مذهب دین اسلام است که حدود ۸۷ تا ۹۰ درصد مسلمانان پیرو آن هستند. کلمه سنت در نام این مذهب اسلامی، اشاره به شیوه زندگی محمد بن عبدالله دارد که آن را سنت پیامبر می نامند. (هوشمند، ۱۳۹۶: ص ۱) اختلاف میان شیعه و سنی از زمان درگذشت پیامبر اسلام و تفاوت نظر بر سر جانشینی او آغاز شد و رفته رفته تبدیل به اختلاف نظر های سیاسی و دینی گردید. به باور اهل سنت، محمد برای خود جانشینی تعیین نکرد و جامعه اسلامی بر اساس سنت عمل کرده و ابوبکر، پدرزن پیامبر اسلام، را به عنوان نخستین خلیفه برگزیده است. در سمت مقابل، شیعیان معتقدند که محمد (ص) علی را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده است. تنش سیاسی میان شیعیان و اهل سنت در طول تاریخ اسلام به مرور بیشتر شد و اخیراً با ظهور وهابیت به اوج خود رسیده است. قرآن، حدیث و اجماع، پایه های فقه سنی را تشکیل می دهند. تسنن مجموعه ای از مذاهب سنی است که به مرور زمان، میان نشان اختلافاتی پدید آمده است. اشاعره و ماتریدی مهم ترین مکاتب کلامی و حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی مذاهب چهارگانه فقه اهل سنت را تشکیل می دهند.

مذاهب فقهی اهل سنت:

فقه اهل سنت بر اساس آراء و دیدگاه‌های بنیان‌گذاران این فقه یعنی حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی شکل گرفته است و از این جهت شاید بتوان چهار مکتب فقهی را درباره آن نام برد. اهم مذاهب فقهی اهل سنت، با این که در قرون اولیه پدید آمدند و متشکل، منتشر و مستقر شده‌اند، با این حال پس از گذراندن دوره ای از تشتت با انسداد باب اجتهاد، چهار مذهب در اقصا نقاط عالم اهل سنت کم و بیش رواج داشته و متبوع مردم و دولتمردان و دین رسمی حاکم بوده‌اند. اوضاع و احوال سیاسی که تحت عنوان واقعیت سیاسی است، در فقه سیاسی اهل سنت نقش ویژه ای داشته است و به عنوان عاملی اصیل و مستقل در اندیشه اهل تسنن حجیت و اصالت یافته و به عنوان منبعی اصیل حتی از یک دیدگاه در عرض وحی محسوب می‌گردد، آن هم نه به عنوان ملاحظه مقتضیات سیاسی زمان مکان و موضوع، بلکه به نوعی تابعیت و تبعیت اصول از آنها مد نظر قرار گرفته است.

در ذیل هر کدام از مذاهب چهارگانه را به طور جداگانه مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم.

مذهب حنفی

مذهب حنفی یکی از مذاهب چهارگانه فقهی رسمی اهل سنت است. موسس آن شخصی ایرانی تبار و نشو و نمو یافته در حوزه علمی بصره یعنی "ابوحنیفه نعمان بن ثابت" بود. وی در سال هشتاد هجری در کوفه متولد شد و در همان جا بنای مذهبش را گذاشت. آنگاه در بغداد رحل اقامت گزید و به نشر افکار فقهی و شیوه علمی خویش پرداخت. سرانجام در سال ۱۵۰ هجری در همان جا بدرود زندگی گفت. وی به سبب این که در عراق می‌زیست و به دلیل این که شرایط زیاد و سختی در حد افراط را در قبول روایات قائل بود، از روش قیاسی استفاده می‌کرد. همچنین با توجه به نوع تفکر کلامی و منطقی که نشأت گرفته از سنت ایرانی و تفکر و گرایش عقلی نبود، از این رو زیاد قیاس به کار می‌برد و به همین علت شدیداً مورد انکار فقهای عامه هم عصر و پس از خود واقع شد. به همین جهت علمای عراق به "اصحاب رأی" و علمای مدینه به "اصحاب حدیث" معروف شده‌اند. (گرجی، ۱۳۹۲: ص ۸۳)

روش فقهی ابوحنیفه و کاربرد آن در مسائل فقهی را بعدها شاگردانش که به اصحاب ابوحنیفه اشتهار دارند پیروی کردند. به ویژه ابویوسف آن را شرح و بسط داده و مدون کرد، چرا که خود ابوحنیفه کمتر به تدوین نظریات فقهی خویش همت می‌گماشت. اولین آثار فقهی سیاسی یعنی الفقه الاکبر و الخراج در این جریان شکل گرفتند.

شاگردان، مقلدان و شارحان نظریات فقهی ابوحنیفه، درباره حوادثی که با آن مواجه می‌شدند، در پاسخ گویی به جواب سئوالات علمی در این زمینه‌ها، در صورتی که روایت صریحی از امام خویش در آن خصوص نداشتند از کلیات قواعد ابوحنیفه جواب‌هایی استنباط و مستفتیان را ارشاد می‌نمودند و آن جوابات و نظریات را افتا و "واقعات" می‌نامیدند.

مذهب ابوحنیفه در تمام نقاط مختلف جهان به ویژه در مصر، اندلس، باختر دور شام و یمن و نیز در ایران، هند و بخارا و همچنین مدت کوتاهی در بصره و بغداد و سایر بلاد و عراق رواج یافته و به آن عمل می‌شود. (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق)

مذهب مالکی

دومین مذهب فقهی رسمی اهل سنت براساس تقدم و تاخر تاریخی، مذهب امام مالکی است. موسس آن ابو عبدالله مالک بن انس اصبیحی (۹۳-۱۷۹هـ.) است که در مدینه منوره نشر و نمو کرده و در نزد فقهای تابعین تلمذ نمود. در عهد خویش سمت ریاست فقهای اهل سنت حجاز را بر عهده داشت. وی بنا به درخواست منصور دوانیقی، کتاب موطا را در فقه و حدیث تصنیف نمود که در فقه اهل سنت و به ویژه سیر اندیشه آن جایگاه ویژه ای دارا است. (پاکتچی، ۱۳۷۷ش: ص ۴۴۶)

مالک بن انس اساس مذهبش را بر منابع چهارگانه بنیان نهاد و در اغلب موارد به عمل اهل مدینه نیز تمسک جسته و استناد می‌نمود، در این جهات یعنی منابع تفکر و شیوه اندیشه جانب عقل‌ناگرایی افراطی را پیمود. او به دلیل این که در یکی از کانون‌های دوگانه نزول وحی یعنی مدینه منوره اقامت داشت و با نظر به دست‌یابی بیشتر ساکنان این مناطق به منابع روایی و احادیث، و به ویژه با عنایت به این که در دامن جریان حجاز و در مکتب اصحاب الحدیث پرورش یافته و از آن ارتضاع بیش وارتزاق علمی فقهی کرده بود بیشتر جانب آنها را داشت، اما با این حال با احتساب مختصات تاریخی اندیشه و مولفه زمانی مقتضیات، و فاصله بیشتر او از دوره نزول وحی و با ایجاد فاصله از عصر صحابه و آنگاه تابعین، به صوب عقل‌گرایی و استفاده از قیاس به معنا و مفهوم قبل‌هرچند در حد محدود و در موارد معدود - نیز گرایش یافت.

مذهب شافعی

سومین مذهب فقهی اهل سنت، شافعی است که به محمد بن ادریس فرزند عباس بن عثمان بن شافع منسوب می‌باشد. وی در سال ۱۵۰ هجری در غزه واقع در شرق شام متولد شد. بنا به قول مشهور به مدینه منوره و به سوی امام مالک رهسپار گردید و مدتی در ملازمت وی مذهب او را تحصیل کرد تا این که مالک فوت نمود؛ از این رو وی که در بدایت امر از اتباع مالک به شمار می‌رفت و حتی کتاب موطای او را تدریس می‌نمود پس از آشنایی با آرای ابوحنیفه و به ویژه پس از مطالعه کتاب اوسط وی و آنگاه تدریس مذهب او و یارانش و برخورد به مسائلی که در حجاز نبود، آرای جدیدی برای او پیدا شد که با نظریات سابقش مخالف بود؛ از این رو پس از تدوین مذهب قدیم خود، طریقه اهل عراق را با رویه اهل حجاز ممزوج ساخته و در مسائل زیادی با مذهب استادش مالک مخالفت کرد. در واقع شافع بن ادریس واسطه العقد جریان و شیوه نگرش دو مکتب اصحاب الحدیث حجاز و اصحاب الرای بغداد بود. او در مراجعتش به مصر در سال ۱۹۸ طی مدت چهار سال به حرج و تعدیل نظریات دوگانه فوق پرداخت واستنباطات جدیدی را به گونه آمیزه و ترکیبی از جهات مختلف آنها با گرایش‌های شدید اعتدالی و جمع بین نظریاتی و خلاصه و تنفیج جهات افراط و تفریط آن در قالب مذهب جدیدی ارائه کرد. این مذهب و بدواً در مصر که قبلاً حنفی و مالکی

بودند و سپس به تدریج در دیگر بلاد در شرق و غرب عالم اسلامی گسترش و استقرار یافت. بالجمله بنا به نقل کتاب راهنمای فقه شافعی، قسمت عمده مصر و فلسطین، تمام کردستانات، قسمتی از ارمنستان و اکثر اهل تسنن ایران اعم از اکراد غرب و جنوب و اهالی طوالش و اوز و بعضی از لارستان و اکثر بنادر جنوب و قسمتی از استان خراسان و غیره و نیز مسلمانان جزیره سیلان، مجمع الجزایر فیلیپین و اندونزی و جاوه و جزایر نزدیک آن و مسلمانان هند و چین و استرالیا و مسلمانان یمن و حضرموت اکثراً شافعی هستند و اهل عدن و حجاز مذهب حنفی و شافعی و حنبلی دارند. (پاکتچی، ۱۳۷۷ش: ص ۴۴۶)

هم مقتضیات و شرایط جغرافیایی شافعی و هم مقتضیات و مختصات تاریخی وی این امکان و زمینه را ایجاد و ایجاد می کرد که در میانه محور شیوه نگرش و گرایش افراطی و تفریطی جانب اعتدال و میانه روی را اتخاذ کند. از این جهت بیش از مالکی پیش رود و براساس همین میانه گرایی در تعمق و اجتهاد، کتاب معروف الرساله را نوشت. الرساله بنا بر مشهور اولین کتابی است که در علم اصول فقه نوشته شده است. وی در آن کتاب اصرار دارد که اجتهادی که در احادیث آمده منحصرأ "قیاس" است.

مذهب حنبلی

چهارمین و آخرین مذهب فقهی رسمی و مستقل اهل سنت که در سیر تاریخی تطور و تکون اندیشه، علم و ادبیات فقهی اهل سنت به منصفه ظهور رسیده مذهب حنبلی می باشد. مؤسس این مذهب عبدالله احمد بن محمد بن حنبل هلالی شیبانی (۱۶۴-۲۴۱هـ.) است. وی که در بغداد آغاز به تحصیل کرد، پس از چندی برای ادامه تحصیل به شام و یمن و حجاز مسافرت کرد. ابن حنبل و در عین وقوف به آرا و به ویژه به متدولوژی فقهی مذهب حنفی، در تمام مدت اقامت شافعی در بغداد، ملازمت او را انتخاب و از نظر علمی و فقهی او بهره می گرفت. (ابوزهره، ۱۴۱۸: ص ۱۴ و ۱۵)

احمد بن حنبل بانگرش و گرایش علمی و فقهی به ظاهر شرع گرایانه، با اعتماد و استناد افراطی به هر حدیث ضعیف ظنی و به اصطلاح "خبر واحد" و سنت غیر قطعی به عنوان نعم البدل نقص نص، هرگونه حدیثی را بدون توجه کافی و تفحص وافی در مورد صحت و سقم آن، پذیرفته و آن را از جانب هر گوینده صادق یا کاذب و حتی کذاب و جعل کننده حدیث می پذیرفت، صرفاً به علت وجود نیاز و به این دلایل که یا حتماً خدا و پیامبر خدا (ع) راضی به این کارند یا این که چون نیت و قصد خیر در زندگی عملی و به منظور تقرب به خدا در کار است. مسند کبیر وی که حاوی ۷۵۰ هزار حدیث است. مبین این مطلب می باشد.

در عوض وی مروج نگرش و گرایش علمی و فقهی عقل ستیزی بود. براین اساس، وی اگر چه در صورت فقدان ادله لازم به ویژه نص فتوای صحابه و احادیث، به قیاس تمسک می جست، اما در تمام عمرش بیش از چند قیاس انجام نداد. منقول است که در هنگام مرگ از همین سه یا چهار قیاس هم ابراز پشیمانی و ندامت کرد. (شهرستانی، ۱۴۱۶ق: ص ۴۰۷)

نگرش خاص مذهب حنبلی در حقیقت اساس یک نوع گرایش پاک دینی ظاهر گرایانه در سیر تاریخ و گستره جغرافیای عالم اسلامی است. این نگرش، ثقل اختلاف نظریات را نه تنها در ماده معلومات و مواد علمی و فکری فقهی جست و جو می کند، بلکه عملاً این قاعده را در صورت معلومات یعنی روش تحقیق و استدلال نیز وارد می کند؛ بدین گونه که مقام و نقش عقل در سازمان اندیشه فقهی و از جمله فقهی سیاسی حنبلی کاملاً به عنوان یکی از منابع اصلی رنگ باخته، بلکه حتی به مثابه شیوه و روش تحقیق، تفحص و بررسی و بالجمله عامل و وسیله اجتهاد و رأی نیز تا سرحد امکان اهمیت خود را از دست می دهد. عقل در این نگرش تا حد کاربرد طبیعی عامیانه و نیز کاربری خودکار و بدون تبیین و تدارک اصول تفکر فقهی و همچنین بدون احساسات ضرورت پرورش و تجهیز ذهن در این زمینه ها به عقب رانده می شود. این رویکرد در واقع مبین و مدلل نوعی قشری نگری و شاخص و نماینده هرگونه صورت گرایایی در تفکر علمی و فقهی است. (الذهبی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ص ۲۳۲-۲۳۳)

مذهب تشیع:

شیعه، یکی از دو مذهب بزرگ دین اسلام است. برپایه این مذهب، پیامبر اسلام (ص) به فرمان خداوند، حضرت علی (ع) را به جانشینی بلافصل خود برگزیده است. امامت از اصول مذهب شیعه و وجه تمایز آنان با اهل سنت است. طبق این اصل، امام را خداوند تعیین و به واسطه پیامبر (ص) به مردم معرفی می کند. همه شیعیان به جز زیدیه، امام را معصوم می دانند و بر این باورند که آخرین امام، مهدی موعود (عج) است که در غیبت به سر می برد و روزی برای برقراری عدالت در جهان، قیام خواهد کرد. برخی دیگر از باورهای کلامی متمایز شیعه عبارتند از: حسن و قبح عقلی، تنزیه صفات خدا، امر بین الامرین، عدم عدالت صحابه، تقیه، توسل و شفاعت. در مذهب شیعه همچون مذهب اهل سنت منابع استنباط احکام شرعی عبارتند از: قرآن، سنت، عقل و اجماع است. البته شیعیان برخلاف اهل سنت، علاوه بر سنت پیامبر (ص)، سنت امامان یعنی رفتار و گفتارشان را نیز حجت می دانند. امروزه مذهب شیعه سه فرقه دارد: امامیه، اسماعیلیه و زیدیه. شیعیان امامی یا دوازده امامی، بیشتر جمعیت شیعیان را تشکیل می دهند. آنان به امامت دوازده امام اعتقاد دارند که آخرینشان مهدی موعود (عج) است. اسماعیلیه، امامان امامیه را تا امام ششم آنها یعنی امام صادق (ع) می پذیرند و پس از او اسماعیل فرزند امام صادق (ع) و محمد پسر اسماعیل را امام می دانند و معتقدند او مهدی موعود است. زیدیه شمار امامان را محدود نمی کنند و بر این باورند که هر یک از فرزندان حضرت فاطمه (س) که عالم، زاهد، شجاع و سخاوتمند باشد و قیام کند، امام است. حکومت های آل ادريس، علویان طبرستان، آل بویه، زیدیان یمن، فاطمیان، اسماعیلیه، سرداران سبزواری، صفویه و جمهوری اسلامی ایران از حکومت های شیعی جهان اسلام بوده اند. بر اساس گزارش انجمن دین و زندگی مؤسسه Pew، بین ۱۰ الی ۱۳ درصد جمعیت مسلمانان جهان، شیعه هستند. جمعیت شیعیان را حدود ۱۵۴ تا ۲۰۰ میلیون نفر تخمین زده اند. بیشتر شیعیان در ایران، پاکستان، هند و عراق زندگی می کنند. (آقا نوری، ۱۳۸۵)

تعارضات فقهی ابن تیمیه با سایر مذاهب اسلامی

در تاریخ تفکر اسلامی، روش‌های مختلفی برای اثبات عقاید دینی و شیوه فهم و تفسیر آیات و احادیث مرتبط با معارف وجود داشته است. گاهی در فهم دین، بر عقل تأکید شده، گاه بر نقل و گاه بر هر دو. ابن تیمیه، از متکلمان و فقهای قرن هفتم هجری، رویکردی افراطی در نفی عقل و کاربرد آن در فهم معارف اسلامی دارد. این نگاه از سویی، ناشی از مبانی و پیش فرض‌های وی و از سوی دیگر، برای پرهیز از پیامدهایی عقل‌گرایی است. آرای ابن تیمیه با مخالفت بیشتر علمای معاصرش روبرو شد؛ اما برخی از شاگردان وی، آرای او را بسط دادند که این در شکل‌گیری سلفیه و وهابیت و گروه‌های افراطی، نقش بسیار مؤثری ایفا کرد. ابن تیمیه برای عقل، نه در مرحله اثبات عقاید دینی و نه در مقام فهم و تفسیر متون دینی، اعتباری قائل نیست. او در اثبات عقاید دینی، بر ابزار «فطرت» تأکید می‌کند؛ اما تفسیر درستی از آن ارائه نمی‌کند. همچنین در هرمنوتیک کتاب و سنت و تفسیر متون دین، بر فهم عرفی ظواهر قرآن و سنت و عقاید «سلف صالح» تأکید دارد و از هرگونه تأویل متن، حتی در صورت مخالفت با حکم صریح عقل، برحذر می‌دارد. به نظر می‌رسد مبانی فکری او در اثبات و تبیین معارف دینی و اتکای افراطی اش بر ظواهر کلام الهی و افکار مسلمانان صدر اسلام (سلف صالح)، علاوه بر اینکه توجیه معقولی ندارد، نتایج نامطلوبی نیز به دنبال خواهد داشت.

تبعات تعارضات فقهی ابن تیمیه در فرد و جامعه

با توجه به اینکه ابن تیمیه با اندیشه و تعقل مخالف است و خواهان از بین رفتن عملکرد عقل در تمامی عرصه‌های زندگی روزانه افراد است می‌توان گفت او بر این عقیده بود که عملکرد عقل در شئون زندگی افراد ملغی گردد مگر اینکه در راستای تأیید نقل باشد. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۱۶: ص ۴۶۹) لذا می‌توان گفت مهمترین تبعات تعارضات اندیشه ابن تیمیه در جامعه و حکومت‌هایی که بر افراد جامعه حکمرانی می‌نمایند عبارتند از:

الف) عدم ورود فلسفه سیاست به ساختارهای سیاسی حکام

با عنایت به دیدگاه ابن تیمیه نسبت به کاربرد عقل و مبنای او، در مجموعه نگرش مبتنی بر امور سیاسی، مجالی برای فلسفه سیاست به وجود نمی‌آید لذا باید به فقه سیاسی اکتفا کرد. اگرچه فقه سیاسی ای که پشتوانه تئوریت‌های عقلانی ندارد و صرفاً محدود به علوم است که بر اساس نصوص قابل ذکرند می‌توان از نظر او امور سیاسی را پیش برد. زیرا موضوع فقه سیاسی محدود به تعیین حدود الهی در حیطه‌های رفتاری زندگی سیاسی افراد جامعه با یکدیگر است به عنوان مثال، مجموعه ارتباطات مردم با یکدیگر و با حکومت همچنین ارتباطات حکومت‌های کشورهای مختلف با یکدیگر که می‌تواند مثال‌های کارآمدی در این حیطه باشد.

ب) ضعف ساختاری و بافتاری حکومت‌ها و سیاست‌های حاکم بر جامعه

یکی از مهمترین تعارضات فقهی ابن تیمیه تبعات ناشی از تعیین ابزار در فقه سیاسی است، ضعف ساختاری و بافتاری حکومت بر جامعه و کاربرد مبانی او در این حیطه در نظرات وی نمایان است. چراکه فقه سیاسی ناگزیر به تحلیلات عقلی و مبانی خردورزی نیازمنداست و این غیر قابل گذشت خواهد بود. همچنین در مقام عمل فقه سیاسی وی در برخی مواقع دچار نقص شده که می‌توان به عمده‌ترین عوارض آن یعنی رکود، بن بست و عدم پاسخگویی به نیازهای جامعه در زمان کنونی اشاره کرد.

همچنین بدون استدلال‌ات عقلی قابلیت دستیابی به روش‌های استنباط از منابع فقهی و قواعدی که به سبب کلی بودن ناگزیر باید بر اساس استدلال‌ات عقلی قوام یابند وجود نخواهد داشت. پس عملاً این طرز فکر دچار آسیب شده و افزون بر آسیب‌پذیری، آسیب‌رسان به جامعه خواهد بود.

لذا هرگاه روش‌های استنباط از منابع فقهی و قواعد آن از طریق براهین و قواعد عقلی قابلیت یابد و بتواند به اصل تکلیف در این حیطه دست یابد، در این حالت است که فقه سیاسی این قابلیت را دارد که احکام مربوط به عملکردهای سیاسی مکلفین را استخراج نماید. افزون بر این، در صورت اثبات حقانیت منابع استنباط است که فقه سیاسی می‌تواند از حقانیت برخوردار باشد. همچنین می‌توان گفت، مجتهدی که فرآیند فقاهت و اجتهاد را طی می‌کند با استعانت از قدرت عقل می‌تواند قواعد استنباط را ارائه نموده و با استفاده از قواعد عقلی می‌تواند استنباط از متون مرجع را به درستی انجام دهد. لذا قدرت تعقل و عقل‌نظری و عملی ضرورتی انکارناپذیر خواهد بود

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که فقه سیاسی ابن تیمیه به جهت نقصان در این عرصه، به لحاظ مشروعیت سیاسی حکومت‌ها و ایجاد قاعده و الگو سازی برای تشکیل حکومت‌های حاوی مشروعیت سیاسی، کافی نخواهد بود.

ج) وجود تهافت‌های ظاهری در نگارش‌های علمی او

یکی از مهمترین آثار تناقضات فقهی ابن تیمیه، تهافت‌های ظاهری در نگاشته‌های علمی او است. به عنوان مثال، در بیشتر مباحثی که وی به بیان ادله می‌پردازد، به کتب روایی همچون: صحیح بخاری استدلال می‌نماید با این وجود هرگاه با روایتی از این کتاب مواجه می‌شود که با اندیشه او سازگار نیست، به راحتی آن را باطل و مردود عرفی نموده و بیان می‌کند: ((در صحیح بخاری اغلاطی وجود دارد)).

همچنین برای بیان مجموعه‌ای از خصوصیات عمر بن خطاب موسوم به فضائل عمر از کتاب سنن ترمذی به عنوان یکی از مهمترین کتب ادله روایی استدلال نموده ولی با این وجود هرگاه که نوبت به امام علی(ع) و

بیان فضائل ایشان از همان کتاب می شود، بیان می کند: «ترمذی، احادیث را در فضائل علی ذکر کرده که بسیاری از آنها ضعیف است.» مضافاً اینکه در این رابطه مجدداً در عنوانی دیگر بیان می کند: «ترمذی احادیث متعددی را در باب فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که در میان آن ها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد.» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ص ۱۰۱-۱۰۲)

چنین رویکرد متناقضی که تبعات غیر قابل گذشت آن در نگاشته های او و فن استدلال وی ظاهر می شود در رابطه با دیگر منابعی که او مکرراً در نگاشته هایش به کار برده نیز وجود دارد. به عنوان مثال، وی در مواردی که دیدگاه فقهی یا کلامی اش مطابق با دیدگاه شهر ستانی، مولف کتاب الملل و النحل است بر نگاشته وی اعتماد و استدلال می نماید ولی با مطالبی که با مذاق وی سازگار نباشد یا به گونه ای با شرایط و موارد موید دیدگاه شیعیان امامیه، مواجه می گردد، کلام خویش را تعویض نموده و به آن حمله می نماید و دیدگاهی متناقض با دیدگاه دیگرش نسبت به نویسنده کتاب مذکور را بیان می نماید به طوری که صراحتاً بیان می کند: «(شهرستانی، خبرویت ندارد).»

شناسائی نقاط ضعف و قدرت مبانی فقهی ابن تیمیه

طرفداران ابن تیمیه بر آن هستند که جایگاه و موقعیت وی را در میان متفکرین جهان اسلام و مسلمانان، ارتقاء بخشند. به گونه ای که موقعیت فقهی اش را در میان دیگر علمای مسلمان، تبیین و پراهمیت جلوه دهند. ایشان در تبیین نظریات ابن تیمیه قائل به این نکته هستند که ابن تیمیه به لحاظ مطلع بودن در زمینه اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده و از تخصص لازم برخوردار است به همین دلیل وی را شیخ الاسلام نامیده و او را نسبت به دیگر علمای جهان اسلام، بی نظیر معرفی می نمایند. روش شناسی ابن تیمیه

ابن تیمیه روش شناسی خود را بر سه پایه بنیان نهاده است:

۱- ستیز با فلسفه و منطق

۲- ستیز با علم کلام.

۳- نقل گرایی سلفی.

ستیز با فلسفه و منطق

ابن تیمیه در روش شناسی خود، به شدت با فلسفه و منطق مخالف است و آن را کلیاتی می داند که هیچ ثمره و حقیقتی در پس آن ها وجود ندارد و از زمانی که در میان مسلمانان رواج یافت، موجب الحاد و زندقه شد (ابن تیمیه، ۱۹۹۳م: ص ۸۸)

وی در کتاب های خود به شدت به فلسفه و منطق حمله می کند، و گاه از حریم اخلاق و ادب نیز خارج شده و نسبت های ناروایی به فیلسوفان و منطقیون می دهد. وی در کتاب «الرد علی المنطقیین» خاستگاه منطق را یونان می داند و در این نظریه ی منطقیون که تنها راه رسیدن به تصورات را حد (تعریف)، و راه رسیدن به تصدیقات را قیاس می دانند، تشکیک می کند (ابن تیمیه، ۱۹۹۳م: ص ۸۸) وی درباره ی قضایای بدیهیه و نظریه نیز قائل به نسبی بودن این قضایا است و می گوید این قضایای به حسب افراد، متفاوت است؛ چه بسا

قضیه‌ای نزد فردی بدیهی باشد و نزد دیگری، نظری به نظر می‌رسد وی مفهوم بدیهی و نظری را در نگاه منطقیون متوجه نشده است.

او سپس به این دلیل که فلسفه از منطق تغذیه شده و به اصول منطقی باز می‌گردد، به فلسفه نیز حمله می‌کند و آن را در برابر تصوف قرار می‌دهد؛ به این معنی که اگر فیلسوفان از راه عقل در جست‌وجوی حقیقتند، متصوفه از راه خیالات و اوهام، و کشف و شهود، که در حقیقت فیوضات شیطانیه است، به دنبال حقیقتند و هر دو گروه در گمراهی بوده و از روش شرعی غافلند؛ به همین علت، برخی علما از قیاس فلسفی و خیال صوفی به خداوند پناه برده‌اند. وی سپس فیلسوفان بزرگ و اهل منطق، مانند بوعلی، غزالی، ابن‌تسعین و فارابی را طعن و لعن می‌کند. (ابن تیمیه، ۱۳۷۰ق:ص ۱۸)

به گفته‌ی «دکتر رمضان البوطی»، هر خواننده‌ای که به آثار ابن تیمیه مراجعه می‌کند، در همان ابتدا و به‌سادگی متوجه دیدگاه‌های متضاد و فضای فکری آشوب‌زده‌ی وی می‌شود. از یک سو به شدت با فلسفه و علم کلام مخالف است و پردازندگان به این علوم را سفیه و نادان می‌داند؛ در حالی که آثار او کاملاً با نظریه‌اش در تضاد است؛ تا آن‌جا که چنان در مباحث کلامی فرود می‌رود و از قیاس‌های فلسفی استفاده می‌کند که یادآور متکلمان و فیلسوفانی است که امروز پیروان ابن تیمیه آنان را به بدعت، شرک و سفاهت، متهم می‌کنند (البوطی، ۱۳۷۸:ص ۲۲۲)

ستیز با علم کلام

علم کلام، علمی است که از راه عقل و با بهره‌گیری از منابع نقلی، به دفاع و اثبات عقاید اسلامی از یک سو، و مبارزه با شبهه‌های وارده از سوی دیگر، می‌پردازد. (ابن خلدون «مقدمه»، ج ۱: ص ۵۸۰) در قرآن نیز بارها از روش عقلی استفاده شده است. ضرورت چنین علمی در دوره‌ی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علت وجود آن حضرت و نبود اندیشه‌های انحرافی، چندان احساس نمی‌شد؛ اما در قرن‌های بعدی، پس از فتوحات اسلامی و آشنایی مسلمانان با فرهنگ‌های دیگر و ورود اندیشه‌های التقاطی، نیاز به این علم به شدت احساس شد. به‌ویژه آن‌که در میان خود مسلمانان نیز جریان‌های مختلفی شکل گرفت و برای باز شناسی جریان‌های درست از انحرافی، نیاز به چنین علمی به شدت احساس می‌شد. دشمنان با استفاده از اصطلاحات جدید و به‌کارگیری روش‌های منطقی، به آموزه‌های دین یورش می‌آوردند. در این شرایط، اندیشمندان جهان اسلام به علم کلام روی آوردند.

در «نهج البلاغه» آموزه‌های کلامی بسیار دیده می‌شود؛ مباحثی همانند توحید و چه‌گونگی صفات الهی در «نهج البلاغه» کاملاً رنگ کلامی دارد. حتی در جریان‌های حدیث‌گرا و نقل‌گرا نیز جریان‌های اصلاحی کلامی شکل گرفت. برای نمونه، در دل اهل حدیث دو جریان نسبتاً عقل‌گرا («اشعریه» و «ماتریدیه») در واکنش به نقل‌گرایی مفرط به‌وجود آمد. رهبران این دو جریان، به‌عنوان رهبران کلامی اهل سنت، اندیشه‌خود را بر مبانی عقلی استوار کردند؛ چنان‌که ابوالحسن اشعری کتابی با عنوان «استحسان الخوض فی علم الکلام» دارد و در آن، اهمیت و عظمت علم کلام را یادآور می‌شود؛ ابومنصور ماتریدی نیز از روش‌های عقلی استفاده کرده است.

در این میان به نظر می‌رسد آنچه از امام شافعی درباره‌ی مذمت اهل کلام ذکر شده یا آنچه احمد بن حنبل درباره‌ی مخالفت با کلام گفته است، ناظر به وضعیت موجود در آن زمان بوده است؛ به عبارت دیگر، وجود گروه‌های تندرو معتزلی و جریان‌های افراطی مانند جهمیّه از یک سو، و مهجور شدن حدیث که پیشینه‌ی صدساله‌ی منع تدوین حدیث را نیز در پس خود داشت از سوی دیگر، و نیز بارور نبودن علم کلام، موجب شده بود که ماهیت و اساس کلام در میان اهل سنت به گونه‌ی بایسته و شایسته شناخته نشود و علم کلام، به مواضع تند معتزله یا گروه‌های افراطی که تحت تأثیر مستقیم فلسفه‌ی یونان و ایران باستان بوده‌اند، گرایش داشته باشند. ماهیت مناظره‌های احمد بن حنبل و امام شافعی نیز چنین فضایی را نمودار می‌سازد. نقدهایی که احمد بن حنبل و امام شافعی نیز در این زمینه بر متکلمان مصطلح آن زمان وارد می‌کنند نیز بیانگر چنین نگاهی است؛ هرچند در همین زمان، ابوحنیفه علاوه بر عقل‌گرایی در حوزه‌ی فقه، در حوزه‌ی عقاید نیز چنین دیدگاهی داشته است.

اما در عصر ابن تیمیّه چنین شبهه‌ای درباره‌ی علم کلام وجود نداشت. مسلمانان اندیشه‌ی کلام ابوالحسن اشعری را در چهارچوب اندیشه‌ی سلفی‌گری نقلی احمد بن حنبل پذیرفته بودند و هرچند مایه‌های نقل گرایانه‌ی آن شدید بود، اما به هر حال بنیان‌های کلامی نیز در آن وارد شده بود. هم‌چنین مکاتب کلامی ابومنصور ماتریدی و ابوجعفر طحاوی نیز پیش از آن که صرفاً نقلی و حدیثی باشند، مکتب‌هایی کلامی بودند و در دوره‌های بعد نیز افرادی مانند «قاضی ایجی»، «ابوبکر باقلانی» و «ابوبکر بن فورک» برای قانونمند کردن نظام اندیشه‌ای عقاید، بسیار کوشیده بودند. بنابراین، هدف‌ها و مقاصد علم کلام برای ابن تیمیّه کاملاً مشخص بوده است. برخلاف ادعاهای ابن تیمیّه، شخصیت‌هایی که به علم کلام می‌پرداختند، هرگز متأثر از اندیشه‌های سکولار یونانی یا ترویج دهنده‌ی آن نبودند و صرفاً این اندیشه را در خدمت استحکام آموزه‌های عقیدتی مسلمانان به کار می‌گرفتند. این وضعیت در شیعه نیز وجود دارد؛ زیرا افرادی مانند «خواجه نصیر الدین توسی»، «علامه حلی»، «شیخ مفید» و «شیخ توسی»، همه از متکلمان اسلامی بودند.

از آن گذشته، هرچند مباحث فلسفی، هم در میان شیعیان و هم در میان اهل سنت مخالفانی داشت، اما علم کلام، علمی مقدس بود و همه‌ی مسلمانان ضرورت و اهمیت آن را پذیرفته بودند.

در چنین فضایی، ابن تیمیّه به شدت با علم کلام به مبارزه برخاست و به همین دلیل، متکلمان بزرگی مانند اشعری و ماتریدی را به بدترین گفته‌ها متهم ساخت.

وی متکلمان را متهم می‌کند که قول خَلْف را بر قول سَلَف برگزیده‌اند و این امر، موجب نادانی دو چندان آنان شده است. سپس می‌گوید: «و لعمری لقد طفت المعاهد كلها و سرت طرفی بین تلك المعالم فلم أر إلا واً ضِعاً كَف حائر علی ذقن أو قارعاً سن نادم وأقرّوا علی أنف سهم». وی می‌گوید: «نهایت چیزی که عقول به آن می‌رسند، «عقال» است، و در دو دنیا ذلیل و خوار می‌شوند و حاصل دنیایشان غم و اندوه است. به نظر وی، بحث درباره‌ی این امور، جز قیل و قال نیست و هیچ فایده‌ای ندارد. وی می‌گوید: در روش‌های کلامی و مناهج فلسفی دقت کردم و ندیدم که علیلی را شفا دهد و تشنه‌ای را سیراب کند. به عقیده‌ی وی، حیران‌ترین مردم در هنگام مرگ، اصحاب کلام هستند و... (ابن تیمیّه، ۱۳۹۲ق): ص ۱۹۱)

البته واژه‌ی عقل در ادبیات او استفاده می‌شود، اما عقلی ارزش دارد که مطابق نص (کتاب، حدیث، و قول صحابه) حکم کند و اگر غیر این باشد، باطل است. وی حتی کتابی با عنوان «موافقه صریح المعقول لصحیح المنقول» دارد که در آن، از چنین عقلی یاد کرده است. سپس بی‌درنگ ادعا می‌کند که عقل درست، با گفته‌های حکیمان و متکلمان مخالف است؟ (ابن خلدون «مقدمه»، ج ۱: ص ۵۸۰) وی در میان متکلمان اشعری، تنها «باقلائی» را کمی از دیگران برتر می‌داند و این نشانگر آن است که علمای بزرگ دیگری که در علم کلام دستی داشته‌اند و مورد قبول همه‌ی اهل سنت هستند، در نگاه وی هیچ جایگاهی ندارند.

البته عقل‌گرایی به معنی گرایش به عقل خودبنیادی که امروز در غرب مطرح است، بی‌شک مورد پذیرش هیچ‌یک از مسلمانان نیست؛ اما مراد ابن تیمیه از عقل‌گرایی، این نیست، بلکه منظور همان عقل‌گرایی اشعری است که اتفاقاً به نظریه‌ی اهل حدیث بسیار نزدیک است.

نقل‌گرایی سلفی

حتی اگر نخواهیم از سخنان ابن تیمیه هیچ شهادی درباره‌ی روش نقل‌گرایی او بیاوریم، تنها نگاه او به عقل، فلسفه و به دنبال آن، علم کلام که زیربنای عقلی دارد، برای اثبات این مدعا کافی است. وی صرفاً شنیدن را برای رسیدن به معرفت و علم، مشروع می‌داند و به هیچ عنوان، عقل را در این عرصه مؤثر نمی‌داند، و چون با عقل‌گرایی مخالف است، با هرگونه تفسیر و درایتی درباره‌ی متون نقلی نیز مخالف است. ابن تیمیه نه تنها در حوزه‌ی الهیات، بلکه در حوزه‌ی احکام، اخلاق و سرنوشت انسان نیز برای عقل‌گرایان، حق اظهار نظر باقی نمی‌گذارد. به عقیده‌ی وی، حتی در اصول دین هم باید به کتاب و سنت رجوع کرد و تنها قرآن است که برای مطالب الهی دلایل عقلی بیان می‌کند. (ابن تیمیه، ۱۳۹۲ق: ص ۱۹۱) اعتبار مطالب عقلی قرآن نیز به دلیل نقل آن است، نه ویژگی عقلی آن.

معرفت‌شناسی ابن تیمیه

روش شناسی، ارتباطی مستقیم با معرفت‌شناسی دارد و چون روش شناسی ابن تیمیه نقل‌گرایی است، در حوزه‌ی معرفت‌شناسی نیز وی حدیث‌گراست. ذهبی درباره‌ی او می‌گوید: «حق ان یقال ان کل حدیث لا یعرفه ابن تیمیه لیس بحدیث». (ابن خلدون «مقدمه»، ج ۱ ص ۵۸۰) دیگران نیز درباره‌ی آشنایی وی با حدیث سخنان بسیاری گفته‌اند.

حدیث در نگاه ابن تیمیه صرفاً منبع استخراج احکام فرعی‌ی شرعی نبود، بلکه در حوزه‌ی عقاید و اصول نیز کتاب و حدیث مشروعیت داشت. به عقیده‌ی وی، هیچ راهی برای شناخت عقاید و احکام وجود ندارد، مگر کتاب و سنت. (ابن تیمیه، «مجموعه‌ی تفسیر»: ص ۳۶۲)

ابن تیمیه اخبار را به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ی اول، روایت‌های متواتری که نه تنها مخالف ظاهر قرآن نیستند، بلکه مفسر آیات نیز می‌باشند؛ مانند آیاتی که درباره‌ی تعداد رکعت‌های نماز و نصاب زکات هستند و همه‌ی مسلمانان در حجیت این روایات، هم سخن هستند. دسته‌ی دوم، روایت‌هایی هستند که مفسر قرآن نیستند و با ظاهر قرآن نیز مخالفت ندارند، اما حکم جدیدی را بیان می‌کنند که در قرآن نیامده است. به گفته‌ی ابن تیمیه، این نوع روایت‌ها را نیز همه‌ی مسلمانان جز خوارج پذیرفته‌اند. دسته‌ی سوم، روایت‌هایی هستند که خبر واحد بوده و توسط ثقات نقل شده‌اند؛ این اخبار نیز مورد اجماع هستند. البته درباره‌ی این که

چه خبر واحدی حجت است، میان حنبلیان و دیگر مذاهب اسلامی — با توجه به رویکرد حدیث‌گرایی حنبلیان تفاوت وجود دارد و این امر را می‌توان در مجموعه‌های حدیثی مشاهده کرد. برای نمونه، در میان محدثان بنام اهل سنت، تنها احمد بن حنبل است که مُسندی نزدیک به سی هزار روایت دارد، و این نشانگر تساهل در پذیرش اخبار آحاد است.

اما اگر میان خبر واحد و ظاهر قرآن، تعارض به وجود آمد، و خبر واحد، مخالف ظاهر قرآن بود، چه باید کرد؟ در این جا راه ابن تیمیه از دیگران جدا می‌شود. وی در این جا به شدت به حاکم بودن و تفضیل خبر واحد بر قرآن گرایش دارد. چنین گرایشی، در دوره‌های بعد در میان سلفیان نیز به شدت دیده می‌شود. چنین وضعی، هنگامی بحرانی می‌شود که ویژگی‌های تساهل‌گونه‌ی خبر واحد نزد ابن تیمیه مشخص شود. البته چنین رویکردی نیز ریشه در همان رهیافت ابن تیمیه به سلف دارد که آن‌ها را تا سرحد عصمت تقدیس می‌کند. به عقیده ی وی، تفسیر قرآن ابتدا در حوزه‌ی اختیارات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، سپس صحابه، و پس از آن برای تابعین است و هیچ مجالی برای آیندگان در فهم و تفسیر قرآن وجود ندارد. آنان حتی نمی‌توانند به ظاهر قرآن تمسک بکنند، چه در زمینه‌ی عقاید و چه درباره‌ی احکام.

ارزیابی حدیث‌گرایی ابن تیمیه

با وجود رویکرد حدیث‌گرای ابن تیمیه و ستایش‌های شاگردان و مریدانش درباره‌ی آشنایی وی با علوم حدیث، واقعیت این است که در عمل، ابن تیمیه نه تنها کارنامه‌ی درخشانی ندارد، بلکه با مشکلات اساسی روبه‌روست. نخستین ضعف ابن تیمیه در این حوزه، روش‌گزینی او بر پایه‌ی گرایش‌ها و سلیق شخصی‌اش است؛ به این معنی که بدون توجه به معیارهای پذیرفته شده‌ی خودش، هر جا که حدیثی هر چند صحیح‌السند، با دیدگاه‌هایش مخالف باشد، ضعیف شمرده می‌شود. کاری که اخلاف وی نیز انجام می‌دهند.

برای نمونه، از ابن تیمیه پرسیده می‌شود که به نظر تو میان تفسیرها، کدام یک از همه درست‌تر است. وی در «مقدمه فی اصول التفسیر» پاسخ می‌دهد: «تفسیر محمد بن جریر طبری! چرا که وی سخنان سلف را با سندهای صحیح ذکر می‌کند و اهل بدعت نیست و از افراد متهم مانند مقاتل و کلبی نیز حدیث نقل نمی‌کند.» اما خود او در همان کتاب، چند حدیث را جعلی می‌داند که از آن جمله حدیثی است از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیرامون آیه‌ی «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». در این حدیث پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به حضرت علی (علیه السلام) اشاره می‌کند و می‌فرماید که مراد از این آیه تویی! ابن تیمیه این حدیث را از حدیث‌های جعلی می‌داند. در حالیکه این حدیثی است که طبری در تفسیر خود آن را به سند صحیح نقل می‌کند. (زریاب، ۱۳۶۹ش) مدخل ابن تیمیه)

در حدیث دیگری، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «وَتَعْبَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ» می‌فرماید: «أُذُنُكَ يَا عَلِيٌّ». ابن تیمیه این حدیث را که طبری به سه طریق مختلف نقل کرده است. نیز جعلی می‌پندارد.

هم‌چنین وی ادعا می‌کند حدیث دادن انگشتر به فقیر در حال رکوع، به اتفاق همه‌ی اهل علم، جعلی است؛ اما وی هرگز توجه نکرده است که طبری این حدیث را به پنج طریق صحیح، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» در تفسیر خود آورده است. غیر از طبری، دیگر مفسران، مانند واحدی، ثعلبی، زمخشری، رازی، ابوالسعود، نسفی، بیضاوی، بغوی،

سیوطی، شوکانی و آلوسی نیز این حدیث را آورده‌اند. احمد بن حنبل نیز در «فضائل الصحابه» این حدیث را نقل کرده است. (زریاب، (۱۳۶۹ش) مدخل ابن تیمیه) به راستی شخصیتی مانند ابن تیمیه که ادعا می‌شود «واحد الناس فی الحدیث» است، چه‌گونه ادعا می‌کند چنین حدیثی جعلی است؟! آیا دشمنی سلفی‌گری با شیعه موجب شده است که فضائل علی (علیه السلام) هم نادیده گرفته شود؟!

چنین برخوردهای سلفیه‌ای و گزینشی بدون معیار با حدیث‌ها موجب شده است که تضعیفات و نظرات وی، حتی برای سلفیان نیز علمیت نداشته باشد. «ابن حجر عسقلانی» او را مذمت کرده است و شخصیت سلفی وهابی، مانند «ناصرالدین آلبانی»، تضعیفات او را نمی‌پذیرد.

روش بحث ابن تیمیه در حدیث نیز جالب است. «ابن قیم» نقل می‌کند: روزی گروهی با شیخ بر سر حدیثی اختلاف پیدا کردند و سرانجام کتابی را آوردند و معلوم شد حق با آنان است. هنگامی که شیخ فهمید اشتباه کرده است، به شدت کتاب را به زمین انداخت. به وی گفتند: چه گستاخ شده‌ای؛ این کتاب حدیث است که این‌گونه به زمین می‌زنی؟ گفت: من بهترم یا موسی (علیه السلام)؟ و آیا این کتاب بهتر است یا الواحی که در دست موسی (علیه السلام) بود؟ موسی (علیه السلام) هنگامی که خشمگین شد، الواح را از دستش انداخت! هم‌چنین ابن تیمیه در ضبط حدیث بسیار بی‌توجه و بی‌مبالا است. درباره‌ی درستی حدیث‌ها و روایت‌هایی که نقل می‌کند، دقت ندارد؛ گاه روایتی را قدسی می‌شمارد، در حالی که کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و یا کلام عمر بن خطاب را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت می‌دهد. در نمونه‌هایی دیگر، سند روایات را به‌غلط به دیگری نسبت داده است. (جعفر سبحانی، ۱۴۲۷ق: ج ۴ ص ۳۹)

به نظر می‌رسد که وی باید در علم رجال نیز تخصص داشته باشد، در حالی که یکی دیگر از مشکلات وی، خلط میان رجال حدیث است؛ چنان‌که وی در حرمت زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایتی را از «حسن بن حسین بن ابی‌طالب» نقل می‌کند که اصلاً چنین فردی وجود خارجی ندارد و گویا با «حسن بن حسن (علیه السلام)»، معروف به «حسن مثنی» اشتباه گرفته است.

معنی‌شناسی ابن تیمیه

معنی‌شناسی به بحث درباره‌ی روابط میان لفظ و معنی می‌پردازد و به چگونگی کاربرد لفظ در معنی توجه دارد. چنین بحثی هنگامی اهمیت می‌یابد که درباره‌ی متون مقدس، به‌ویژه قرآن به کار رود. به این معنی که آیا الفاظ در قرآن همیشه در معنی لغوی خود به کار رفته‌اند و مراد از آن‌ها همان معنی ظاهری است؛ یا گاه با توجه به قرائن، به صورت مجاز به کار رفته است، و یا با توجه به ضرورت‌های عقلی، قابل تأویل معنی‌های مرتبط با آن‌ها هستند؟ چنین بحثی، درباره‌ی حدیث‌های پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز در جایی اهمیت می‌یابد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برخی از صفات را به خداوند نسبت داده است؛ به‌این معنی که آیا این لفظ‌ها در معنی حقیقی خود به کار رفته‌اند یا در معنی ظاهری؟ البته رویکرد هر مکتبی در حوزه‌ی معنی‌شناسی، ارتباطی مستقیم با سایر حوزه‌های معرفتی دارد؛ برای نمونه، نقل‌گرایی سلفی که در حوزه‌ی معرفت‌شناسی به حدیث‌گرایی می‌انجامد، در حوزه‌ی معنی‌شناسی نیز ظاهرگرایی را به دنبال دارد. البته ظاهرگرایی درباره‌ی لفظ‌هایی که مفسده‌ای را به دنبال نداشته باشند درست است، اما گاه معنی ظاهری الفاظ با مفاهیم بدیهی دین در تعارضند. در چنین مواردی، ناگزیر باید با توجه به قرائن و شواهد موجود، به تأویل

و مجاز متوسل شد. چنین وضعیتی درباره‌ی صفات خبری، صادق است. مراد از صفات خبری، صفاتی هستند که قرآن یا پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آن‌ها را برای خداوند ذکر کرده‌اند، یا از آن‌ها خبر داده‌اند؛ مانند: نشستن و داشتن دست، صورت و پا.

در حوزه‌ی معنی شناسی، ابن تیمیه قائل به ظاهرگرایی مطلق است. وی اعتقاد دارد که الفاظ در معنی ظاهری خود به کار رفته‌اند و در پس این معنی ظاهری، نباید به دنبال هیچ معنی دیگری بود. چنین امری، صفات خبری را نیز در بر می‌گیرد که در ظاهر با جایگاه و عظمت خداوند مخالفند و معنی ظاهری آن‌ها تداعی کننده‌ی جسمانیت خداوند است. وی در این نظریه‌ی خود، به سلف متوسل می‌شود و با این بیان که سلف چنین کردند، ما نیز چنین می‌کنیم، می‌گوید: «روش شایسته این است که ما از ائمه‌ی هدی (سلف) پیروی کنیم؛ به این صورت که به هرچه خداوند خود را وصف کرده است، و یا پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را به آن وصف کرده، ایمان بیاوریم و از کتاب و سنت خارج نشویم؛ و در این راه، مسلک سلف را پیش بگیریم.» چنین نظریه‌ای، نظریه‌ی حشویه و مجسمه است که رسماً برای خداوند دست، صورت، چشم، جا و... قائلند و همه‌ی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، با آن مخالفند. ابن تیمیه که خود را یک‌باره در میان حشویه و مجسمه می‌بیند، ناچار می‌گوید: «مراد از صفات خبری، همان معنی ظاهری آن‌هاست؛ اما مراد چیزی است که لایق جایگاه خداوند باشد، نه موجود حادث» (رمضان البوطی، ۱۳۷۸: ص ۲۲۲ تا ۲۲۳) اما به این نکته توجه ندارد که صفاتی مانند دست و پا داشتن، نشستن و پایین آمدن، برای معنی‌های خاصی که مادی هستند، وضع شده‌اند. دست و پا عضوی از بدن انسان هستند، و پایین بالا برای حرکت از پایین به بالا و برعکس وضع شده‌اند و حرکت از مشخصات جسم است؛ و اگر کیفیت از آن‌ها گرفته شود، دیگر نمی‌توان از نظر معنی لغوی به آن‌ها، دست، پا یا حرکت گفت. بنابراین در چنین وضعیتی، دو راه متصور است:

نخست، بر همان معنی لغوی ظاهری حمل شود که چنین نظریه‌ای همان تجسیم است.
دوم، بر معنی مجازی حمل شود؛ مثلاً دست، کنایه از قدرت است، مانند: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ». (سوره‌ی ۵: آیه‌ی ۶۴)

با توجه به این که ابن تیمیه به شدت با تأویل و مجاز در قرآن مخالف است و تأویل را به کلامیان - که از عقل استفاده کرده و کلام خدا را تحریف می‌کنند - نسبت می‌دهد، ناگزیر در دامن حشو و تجسیم می‌افتد. وی در تمام «ر سائل حمویه» بارها بر پابندی به معنی ظاهری تأکید می‌کند. به گفته‌ی او، خداوند در آسمان بر عرش خود تکیه کرده، قابل اشاره و حتی قابل دیدن است (رؤیه المؤمنین ربهم). اما کسانی که کوشیده‌اند ابن تیمیه را از تشبیه و تجسیم منزّه کنند، به هیچ‌روی نتوانسته‌اند عقیده‌ی وی را درباره‌ی فوقیت خداوند و نشستن او بر عرش توجیه کنند.

ابن تیمیه با ذکر آیات و روایت‌هایی که به بالا بودن خدا و استوای وی بر عرش اشاره دارند، و نیز حدیث معراج و نزول و صعود ملائکه، می‌گوید: نه در کتاب، نه در سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نه در میان صحابه، تابعین و تابعین کسی نیست که با این نصوص و ظواهر مخالفت کرده باشد و کسی تاکنون نگفته است که خداوند در آسمان و یا بر عرش نیست و یا نمی‌توان در آسمان به خدا اشاره کرد.

چنین گفتاری، به گونه‌ای تشبیه را تداعی می‌کند که وقتی «محمد ابوزهره»، نگارنده‌ی کتابی در مدح ابن تیمیه، به این‌جا می‌رسد و با سخنان ابن تیمیه روبه‌رو می‌شود، ناگزیر وی را شخصی مشابه و مجسمه می‌بیند و می‌گوید: «عقول ما درک نمی‌کند که چه‌گونه می‌توان میان اشاره‌ی حسی با انگشتان به خداوند و اقرار به این‌که خداوند در آسمان است و بر عرش نشسته است و میان قول به تنزیه خداوند و جسمانیت و تشبیه، جمع کرد؟! اگر عقل ابن تیمیه به جمع میان این دو امر می‌رسد، عقول مردم چنین چیزی را نمی‌تواند درک کند.» (ابوزهره ۱۹۵۲م))

در مجموع، شکی نیست که ابن تیمیه، به دلیل افراط‌گرایی در نقل، حدیث‌گرایی، و سلف‌گرایی شدید، در دامن حشویه و مجسمه افتاده، و تلاش پیروان وی برای بازسازی شخصیت وی، به جایی نرسیده است.

هستی‌شناسی ابن تیمیه

هستی‌شناسی، نوع نگرش انسان را به وجود مشخص می‌کند؛ به عبارت دیگر، در هستی‌شناسی این پرسش مطرح می‌شود که عوامل قوم موجود چیست. هستی‌شناسی با دیگر حوزه‌های معرفت‌شناسی ارتباطی مستقیم دارد. کسی که قائل به نقل‌گرایی است، به حدیث‌گرایی سوق می‌یابد، و نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی، ظاهرگرایی را به دنبال دارد، و ظاهرگرایی نیز به‌ناچار به هستی‌گرایی حس‌گرایانه می‌انجامد.

کسی که حس‌گراست، تنها، موجودی را می‌پذیرد که تنها با حواس ظاهری قابل درک باشد، و اگر چنین نباشد، به عقیده‌ی وی، نمی‌توان آن را موجود نامید. ابن تیمیه در حوزه‌ی هستی‌شناسی، کاملاً حس‌گراست. وی تنها، چیزی را می‌پذیرد که حس‌کردنی باشد و غیرمحسوسات، نزد او جایگاهی ندارند. چنین رویکردی را در قرن‌های حاضر، می‌توان در مکتب «پوزیتیویسم» یا «اثبات‌گرایی» دید. در این مکتب، تنها، چیزی شایسته‌ی وصف وجود است که با حواس ظاهری قابل درک باشد؛ و اگر چنین نباشد، نمی‌توان آن را موجود نامید. بنابراین در نظر پوزیتیویست‌ها، متافیزیک جایگاهی ندارد و الهیات نیز در زمره‌ی علوم قرار نمی‌گیرد.

ابن تیمیه نیز چنین نگاهی دارد و تنها تفاوتی که بین آن‌ها وجود دارد این است که وی نمی‌تواند منکر وجود خداوند بشود؛ بنابراین مجبور است او را در قالب موجودی مادی و حس‌کردنی تصور کند. همان‌گونه که «ابراهیمی دینانی» می‌گوید: «کسانیکه در کتاب تکوینی خدا (مخلوقات) جز به محسوسات توجه نمی‌کنند، در کتاب تدوینی (شریعت) او نیز جمود بر ظواهر کرده و از این مرحله، فراتر نخواهد رفت.» (دینانی، ۱۳۷۹) به نظر ابن تیمیه، موجود قائم بالنفس غیرقابل اشاره‌ی حسی و غیرقابل رؤیت، وجود خارجی ندارد و صرفاً ساخته و پرداخته‌ی ذهن است. وی به‌علت همان تضادی که در اندیشه‌ی فکری وی به آن اشاره شد، و به دلیل ناآشنایی با اصول فلسفی و عقلی، برای مرئی بودن حسی خداوند، دلیلی می‌آورد که بسیار خنده‌دار است: «و اما اثبات موجود قائم بنفسه لا یشار الیه ولا یکون داخل العالم ولا خارجه، فهذا مما یعلم العقل استحالتة... و بطلانه.»

این در حالی است که خداوند، موجودی قائم بالذات و غیرقابل اشاره است، و حکما و اندیشمندان با دلایل عقلی محکمی آن را ثابت کرده‌اند. وی می‌گوید: «کلیه‌ی اشیا و امور، بر دو گونه‌اند: برخی از آن‌ها رویت می‌شوند و برخی رویت نمی‌شوند. آنچه موجب تفاوت میان مرئی و غیرمرئی می‌شود، امری عدمی به شمار

نمی‌آید؛ زیرا رؤیت، امری وجودی است و مرئی نیز در زمره‌ی موجودات خواهد بود.» (ابن تیمیه، ۱۹۹۳م: ص ۸۸)

ابن تیمیه سپس به این نتیجه می‌رسد که آنچه در هستی کامل‌تر است، برای مرئی بودن شایسته‌تر است؛ و به همین دلیل، آنچه امکان مرئی شدن در آن نیست، از حیث وجود و هستی، ضعیف‌تر است و به همین مناسبت، می‌توان گفت که اجسام سخت و غلیظ برای مرئی شدن، شایسته‌تر از هوا خواهند بود؛ چنان‌که روشنایی نیز برای مرئی بودن، به مراتب شایسته‌تر از تاریکی است.

ابن تیمیه پس از ذکر این مقدمات، عقیده‌ی واقعی خود را ابراز داشته و می‌گوید: «چون واجب‌الوجود، از حیث وجود کامل‌ترین موجود بوده، لذا دورترین اشیا به نیستی است؛ پس برای مرئی بودن، شایسته‌ترین موجودات به‌شمار می‌آید. اگر ما او را نمی‌بینیم، به‌علت این است که چشمان ما توانایی رؤیت او را ندارد، نه این که رؤیت او فی‌نفسه ممتنع به‌شمار می‌آید.» (ابن تیمیه، (۱۳۷۰ق: ص ۱۸))

اما ابن تیمیه نمی‌داند که دیدن با حواس ظاهری، شرط وجود نیست و چه بسیار موجوداتی که هرگز قابل اشاره نیستند؛ غم، شادی و بسیاری از حالت دیگر انسان وجود دارند، اما با حس قابل اشاره نیستند، و با توجه به اثرات آن‌ها می‌توان به‌وجود آن‌ها پی برد.

ابن تیمیه به دلیل رویکرد حس‌گرایانه‌اش، معیارهای موجود مادی را با غیر مادی خلط کرده است؛ زیرا رؤیت به معنی ادراک حسی، مستلزم جسم بودن مرئی است و چنین نسبتی به خداوند، محدودیت و جسمانیت او را به دنبال دارد. افزون بر این که خداوند خود را غیر از همه‌ی موجودات معرفی می‌کند: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». (سوره‌ی ۴۲: آیه ۱۱)

«خواجه نصیرالدین توسی» در «شرح اشارات» چنین کسانی را در زمره‌ی اهل تشبیه شمرده که همواره قوه‌ی واهمه بر آنان حاکم است و بر اثر استیلا و هم، نامحسوس را در جای محسوسات نشانده و در نتیجه، احکام محسوسات را بر آن مترتب می‌سازند. این اشخاص به این نکته توجه ندارند که خود حس، امری نامحسوس است و انسان نمی‌تواند از طریق حس، حس خود را درک کند.

دینانی که از چنین مواضع سخیفی به تنگ آمده است، می‌گوید: «آنچه اکنون در این‌جا مطرح است، این است که ابن تیمیه با همه‌ی کوشش و تیزهوشی که در مورد مسائل کلامی از خود نشان می‌دهد، به حکم این که با فلسفه دشمن و بیگانه است، از سخنان نا سازگار و کلمات ناهم‌آهنگ پرهیز نکرده و در باب اصول عقاید تا سرحد یک عامی اُمّی تنزل یافته است. آنچه موجب تأسف است، این که این‌گونه اشخاص را نمی‌توان حتی با یک عامی و اُمّی برابر و هم‌تراز دانست؛ زیرا شخص عامی به حکم فطرت پاک و اندیشه‌ی صاف و ساده‌ی خود، اگر مسائل را به‌طور عمیق و برهانی نمی‌داند، از گوش شنوا و توجه به اهل حکمت برخوردار است؛ ولی کسانی که فضای فکری خود را با اغراض گوناگون آکنده کرده، و جمود بر ظواهر را بر اساس مصالح موهوم، وجهه‌ی همت خویش ساخته‌اند، هرگز نمی‌توانند از این حجاب‌ها خارج شوند.» (دینانی، ۱۳۷۹)

امروزه نیز اگر کسی در برابر ضریح پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بایستد و ایشان را با جمله‌ی «السلام علیک یا رسول الله» خطاب کند، وهابیان وی را به شدت منع می‌کنند؛ زیرا آنان نیز به پیروی از ابن تیمیه و با

تکیه بر مبانی حس‌گرایی، عالم مجردات را نپذیرفته‌اند و قائل به شنیدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در عالم برزخی نیستند.

نگاشته های ابن تیمیه که برگرفته از تفکرات منحصر بفرد فقهی او است، از تناقضات و تعارضات فقهی زیادی برخوردار است دو پهلو سخن گفتن و ابراز عقیده در خصوص یک مطلب و یک منبع، می تواند نشان دهنده آلودگی استدلال فرد به تعصبات و خصومات شخصی و حکایت از غیر علمی بودن استدلال آن دارد. به عنوان مثال، در عین حال که در بسیاری از احکام فقهی استخراج شده از سوی او به صحیح بخاری و روایات مندرج در آن استدلال می کند، هرگاه با روایتی که به مزاج وی سازگار نیست، آن را ابطال نموده و کتاب را مورد نقد و نکوهش قرار می دهد. همچنین در عین حال که به روایات «سنن» استدلال می نماید، هرگاه روایتی موافق با کلام شیعه امامیه را مشاهده می نماید، بلافاصله آن را نقض نموده و آن را غیر قابل قبول می شمارد. چنانچه در مورد منبعی که قبلاً از آن استفاده کرده و برای استناد به حکمش از آن بهره جسته، زمانی که با عقاید شیعه مواجه می شود، همان منبع را زیر سوال برده و خبریّت نگارنده آن را مورد طعن قرار می دهد. علاوه بر آن نوع استدلال فقهی وی به گونه ای است که در برخی موارد، روایاتی که به عنوان دلیل یک حکم معرفی می شود را به گونه ای مغرضانه و متعصبانه به تضعیف می کشاند و راوی آن را به جرح می رساند. این روش حاکی از آن است که وی به شکلی غیر متعقل، هر گونه دیدگاهی که متفاوت با آراء او و عقایدش باشد بدون بررسی سندی و متنی، مورد جرح قرار داده و به آن نسبت مجعول یا موضوع بودن می دهد. این امر نشان از تک بعدی بودن و غیر پژوهشی بودن تفکرات استدلالی او است. همین روش وی را بر آن می سازد که حقایق تاریخی که متفاوت با عقیده و مذهب اوست، انکار نموده و آن را به هر نحوی که بتواند مورد سوال و خدشه وارد می سازد. در مجموع همین تعارضات و تناقضات در مبانی فقهی وی باعث شد تا بسیاری از علما و دانشمندان مذاهب اسلامی (خاصه اهل سنت) نسبت به وی موضع گیری نموده و ایشان را نکوهش و سرزنش نمایند و حتی بعضی از علما حکم تکفیر و خروج از دین او را صادر کرده اند تا جایی که مدتی را به خاطر همین افکارش به دستور حکومت وقت زندانی شد.

- ۱) قرآن کریم، سوره ۵: آیه ۶۴ و سوره ۴۲: آیه ۱۱
- ۲) آقائوری، علی، ۱۳۸۵، خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه های شیعی در عصر امامان، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- ۳) ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، طرح نو، تهران، ۱۳۷۹
- ۴) ابن تیمیه، «العقیده الحمویة الکبری»، در مجموعه الرسائل اکبری، (۱۳۹۲ق) بیروت دار احیاء التراث العربی.
- ۵) ابن تیمیه، ((الرّد علی المنطقیین))، تحقیق رفیق العجم، دار الفکر اللبنای، بیروت، ۱۹۹۳م.
- ۶) ابن تیمیه، «نقض المنطق»، المكتبة العلمیه (۱۳۷۰ق)، بیروت دار احیاء التراث العربی
- ۷) ابن تیمیه، مجموعه تفسیر، ج ۱، ص ۳۶۲
- ۸) ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۱، ص ۱۲۲
- ۹) ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۱۴ (التفسیر)، ۳۰۴ و ۳۰۵.
- ۱۰) ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- ۱۱) ابوزهره، محمد، ابن تیمیه حیات و عصره: آراؤه و فقهه، قاهره، دارالکتب العربی، ۱۹۵۲ م.
- ۱۲) پاکتچی، «اندیشه های فقهی در سده های ۳ و ۲»، «مدخل اسلام» دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.
- ۱۳) پاکتچی، ا.، حسین هوشنگی، ح. (۱۳۹۳ش) بنیادگرایی و سلفیه، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- ۱۴) رمضان البوطی، سلفیه، مذهب یا بدعت، (۱۳۷۸)، ترجمه: حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.
- ۱۵) زریاب، عباس، (۱۳۶۹ش)، «ابن تیمیه»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۶) سبحانی، جعفر، (۱۴۲۷ق)، بحوث فی الملل و النحل، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
- ۱۷) شهرستانی، سیدعلی، وضوء النبی (ص)، مشهد، مؤسسه جواد الأئمة (ع) للطباعة و النشر، چاپ دوم، ۱۴۱۶ق.
- ۱۸) شوکانی، محمد، إرشاد الفحول إلی تحقیق الحق من علم الأصول، قاهره ۱۳۴۷، چاپ افست بیروت
- ۱۹) طبسی، ن.، مروجی طبسی، م.م.، (۱۳۹۴)، «گونه شناسی مواضع آثار مکتوب اسلامی راجع به مواضع ابن تیمیه درباره اهل بیت پیامبر اعظم»، در مجله شیعه پژوهی، ش ۴، پاییز ۱۳۹۴ ش.
- ۲۰) گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهها، تهران، سمت، ۱۳۹۲ش.
- ۲۱) هوشمند، احسان، روزنامه شرق، یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۹۶، شماره ۲۹۵۳ صفحه ۱